روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۴۴ ■ شماره ۱۲۰ دوره جدید ■ دوشنبه ۱ شهریور ۱۳۸۹ ■ ۱۲ رمضان ۱۴۳۱ ■ ۲۳ آگوست ۲۰۱۰

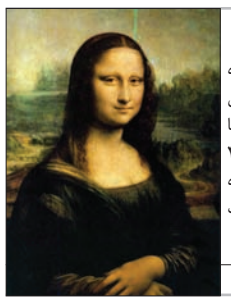

راز شگفت‌انگیز لبخند مونالیزا فاش شد

محققان با استفاده از اشعه ایکس در مطالعه نقاشی معروف لئوناردو داوینچی موفق شدند از شیوه رنگ‌آمیزی و قرار گرفتن این لایه‌ها در نقاط مختلف چهره مونالیزا سر دربیاورند. دانشمندان موفق به کشف این نکته شده‌اند که داوینچی در نقاشی‌هایش جلوه‌ای به کار می‌برد که به «سفوماتو» یا محوکاری شهرت دارد. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که داوینچی برای خلق این جلوه بصری حدود ۴۰ لایه بسیار نازک رنگی روی نقاشی‌هایش به کار برده و برای این کار از انگشت دستش استفاده کرده است. این لایه‌های نازک رنگدانه‌های هم‌خانواده نوعی سایه دور دهان مونالیزا ایجاد کرده که موجب شده لبخندش چندان واضح نباشد و اگر مستقیم به چهره‌اش نگاه کنی این لبخند محو می‌شود.

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۷ اذان مغرب ۲۰:۰۳ اذان صبح فردا ۵:۰۰ طلوع آفتاب ۶:۳۰

آخر

مراسم یادبود هفتاد و چهارمین سال اعدام «لورکا» در اسپانیا

من شاعرم از شلیک به شاعر شرم‌تان باد

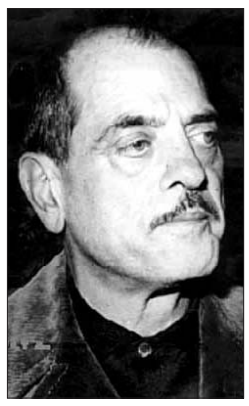

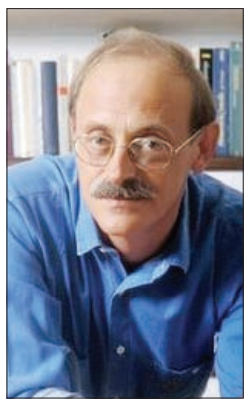

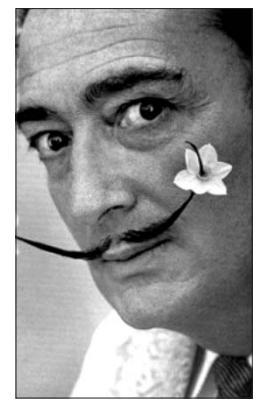

هفتاد و چهارمین سالمرگ اعدام «فدریکو گارسیا لورکا» این روزها شکل و شمایل «مادرید»را عوض کرده است. کتابخانه‌ها، کانون‌های ادبی و کافه‌های مادرید همگی پر است از پوسترها، نمادها و سنجاق‌سینه‌هایی با تصویر این شاعر ۳۸ساله غیرسیاسی که قربانی خودخواهی ژنرال «فرانکو» شد. همزمان با آخرین روزهای ماه آگوست، بنیاد بین‌المللی «فدریکو گارسیا لورکا» و«بنیاد حمایت از خانواده‌های مفقودان روزگار فاشیسم» امسال برنامه‌های بسیاری را برای بزرگداشت یاد این شاعر در نظر گرفته‌اند. بنابر اعلام این بنیاد شعرهای «لورکا» تا امروز به بیش از ۴۶ زبان ترجمه شده است. شعرهای لورکا در ایران با ترجمه «احمد شاملو» به اندازه شعرهای خود او برای خواننده ایرانی ماندگار شد. در کنار شعرهای او، نمایشنامه‌هایش هم به همین اندازه محبوبیت دارند، آنچنان که تنها نمایشنامه «یرما» تا امروز از سوی ۲۸۰ گروه حرفه‌ای تئاتر در سراسر جهان اجرا شده است. روزنامه «ال‌پائیس» در گزارشی به نقل از این بنیاد نوشت: «او اکنون محبوب‌ترین شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیایی‌زبان است. در واقع در میان شاعران اسپانیایی‌زبان لورکا و پابلو نرودا به واسطه عاشقانه‌هایشان ماندنی‌تر شده‌اند. به جرات می‌توان گفت نیمی از اسپانیایی‌ها حداقل یکی دو شعر از عاشقانه‌های او را به یاد دارند و تا امروز چندین و چند بار در موقعیت‌های خاص این شعرها را زمزمه کرده‌اند.» سال گذشته و همزمان با روز جهانی «عشق» هم شعرهای لورکا در شبکه‌های اجتماعی همچون «توئیتر» و «فیس‌بوک» بیشترین طرفدار را در کامنت‌های عاشقانه داشت. با این حال امسال ماجرای نبش قبر او و خبرهایی که درباره پیدا شدن جسد او منتشر شد، او را تبدیل به شاعر خبرساز سال کرده است. «این شاعر عاشق‌پیشه به دست فاشیست‌ها اعدام انقلابی شد. در میانه جنگ‌های داخلی اسپانیا و درست در یکی از شب‌های مهتابی در فاصله ۱۹ تا ۲۱ آگوست او به فجیع‌ترین شکل ممکن تیرباران شد.» این جمله شروع سخنرانی‌ای است که «آنتونیو تابوکی» نویسنده شهیر ایتالیایی به مناسبت هفتاد و چهارمین سالمرگ لورکا در کتابخانه مرکزی مادرید داشت. تابوکی در این سخنرانی از شاعران و نویسندگانی حرف زد که هر یک به نوعی قربانی دیکتاتوری‌هایی شده‌اند که روزگاری سراسر اروپا را فراگرفته بودند؛ از موسولینی، فرانکو تا هیتلر. او در ادامه گفت: «مرگ «لورکا»ی جوان نقطه دردناک این خونریزی‌ها بود؛ شاعر عاشق‌پیشه‌ای که بزرگ‌ترین جرمش فاشیست نبودن است و باید به همین دلیل کشته می‌شد.» امسال در مراسم بزرگداشت لورکا چهره‌های بسیاری در مادرید گرد هم آمده بودند، از جمله «آریل دورفمن» نمایشنامه‌نویس و شاعر شیلیایی که از «یرما» به عنوان غریب‌ترین نمایشنامه یکصد سال اخیر در ادبیات اسپانیایی‌زبان نام برد. دورفمن گفت: « لورکا به دلیل آنچه خیانت به سرزمین خود و فریب دادن مردم با وعده وقوع انقلابی بزرگ عنوان شد، محکوم شد که دیگر هرگز چیزی ننویسد. مرگ زودهنگام هم نقش او را کمرنگ نکرد. تاریخ هم او را تبرئه کرد. فاشیسم و ترس از آن به سر آمده است، اما شعرهای او مانده‌اند، چرا که او شاعر حزبی نبود.» لورکا مدت کوتاهی در دانشگاه «کلمبیا»ی نیویورک تدریس کرده بود و حالا امسال با همکاری دانشگاه کلمبیا دست‌نوشته‌هایی که او از روی آنها به دانشجویانش نمایشنامه‌نویسی درس می‌داد در «مادرید» به نمایش گذاشته می‌شوند. همچنین مجموعه‌ای از عکس‌های او که طی سفر به امریکا از او به جای مانده است، هم برای اولین بار رونمایی شده‌اند. اما تازه‌های زندگی «فدریکو گارسیا لورکا» تنها به اینها و پیدا شدن جسد تیرباران‌شده و سوخته‌اش ختم نمی‌شود. خانواده «لوئیس بونوئل» دوست دیرین «لورکا» کپی نامه‌هایی که میان این دو رد و بدل شده را هم به بنیاد این شاعر اسپانیایی سپرده‌اند و برای اولین بار این نامه‌ها در مادرید به نمایش گذاشته شده است، همچنین نامه‌نگاری‌های او و سالوادور دالی هم در این نمایشگاه دیده می‌شود. در میان این نامه‌ها عجیب‌تر از همه نامه‌ای است که «لورکا» برای آخرین بار برای «بونوئل» فرستاده است؛ نامه‌ای که پس از ساخت فیلم «سگ آندلسی» نوشته شده و لورکا از این کارگردان به دلیل تصویر هجوآمیزی که از سرزمین مادری‌اش ارائه داده به شدت خشمگین است. لورکا به خاطر اشعار انتقادی‌اش محاکمه شد و در نوزدهم آگوست ۱۹۳۶، همزمان با آغاز جنگ‌های داخلی اسپانیا به جوخه اعدام سپرده شد. در سپتامبر ۲۰۰۸ قاضی بالتازار گارسون دستور داد، در منطقه‌ای که شاعر را اعدام کرده بودند گور او را جست‌وجو کنند، اما هر چه گشتند از گور شاعر بزرگ قرن و جنازه‌اش نشانی نیافتند. با این حال جست‌وجوهای تازه‌ای که از سال گذشته آغاز شده نتایج مثبتی را در بر داشته است و حالا دعوا بر سر این است که باقیمانده کالبد او در کجا دفن شود، در غرناطه یا مادرید؟ شورای شهر مادرید اصرار دارد که او را در کنار بنای یادبود قربانیان روزگار فاشیسم دفن کنند و خانواده‌اش میل به غرناطه دارند.

روزنامه ال‌پائیس در ادامه نوشته است: «فونسه کا» شخصی که در تمام مراحل بازجویی و اعدام شاعر حضور داشت، شهادت می‌دهد که «بالدس» سرگرد گارد سیویل اسپانیا و مامور بازجویی لورکا هنگام بازجویی زمانی که به داستان دو مرد ثروتمند و فقیر رسید، به شاعر گفت: «چند نفر را با این نوشته فریب داده‌ای؟ تا حالا چند تا از فقرا به کمک شما، به کمک نوشته‌های شما، یقین کرده‌اند که یک روز گرسنگی از این جهان رخت برمی‌بندد، در صورتی که خودتان بهتر می‌دانید بی‌گفت‌وگو وضع فردا به مراتب از امروز بدتر خواهد بود. با این حرف‌ها چند نفر را تا حالا بدبخت کرده‌اید؟ برای خاطر انقلاب بزرگی که وعده‌اش را به آنها داده‌اید، تا حالا چند تاشان مرده‌اند یا خواهند مرد؟» سرگرد بالدس پیش از امضای حکم تیرباران لورکا خطاب به شاعر گفته بود: «آنچه در وجود شما بیش از همه چیز مورد نفرت من است افکارتان نیست، نحوه تزریق زهرتان است که زیر سرپوش هنر انجامش می‌دهید(...) من آن کارگر بی‌سوادی را که پشت سنگرها مشت تکان می‌دهد به روشنفکری که خودش را در اتاقش زندانی می‌کند و کتاب تخم می‌گذارد، ترجیح می‌دهم. اولی را با احترام تیرباران می‌کنم اما دومی را همیشه با لذت کامل می‌کشم.» و پاسخ شاعر تنها یک جمله بود: «من شاعرم از شلیک به شاعر شرم‌تان باد.»

مشق روز: **این روزهای تالار مولوی و سرنوشت اجرای«دور دوفرمان»**

آیا باید نگران باشیم

مهدی میرمحمدی

خبر می‌آید که تالار مولوی پلمب شده است. هر کس احتمالی می‌دهد اما مشخص می‌شود که مساله بر سر درگیری دو دستگاه است بر سر مالکیت این تالار. در یک سو دانشگاه تهران و در سوی دیگر جهاد دانشگاهی. اهالی تئاتر هم می‌مانند آن وسط که:«ما را درگیر دعواهای اداری نکنید. اینجا تالار تئاتر است، شناسنامه دارد، هویت دارد و گروه‌هایی همین امروز باید روی صحنه بروند» اما درها قفل است. بعد از یک تعطیلی چندروزه تالار بازگشایی می‌شود. در این درگیری یک چیز مشخص شد؛ تئاتری‌ها صاحب کمترین حق و سهم از تالارند. اگر همین فردا ارگان دیگری حق‌خواهی یا سهم‌خواهی کند باز هم درها پلمب خواهد شد و نمایش‌ها تعطیل تا تکلیف مشخص شود. تئاتری‌ها هم می‌مانند که ما اعتراض داریم، خوش‌شانس اگر باشند شاید گوش شنوایی هم پیدا شود اما اگر پیدا هم نشد در نهایت نشده است دیگر. به هر حال وقتی نتیجه درگیری دو دستگاه به نفع دانشگاه تهران تمام شد، اجرای نمایش‌ها از سر گرفته شد. چه بسا تئاتری‌ها هم خوشحال بودند که در این میانه بی‌دلیل از هیچ کدام از دو سوی دعوا حمایت نکرده‌اند و تنها بر حق خود اصرار کرده‌اند. اما چندی بعد (پنجم مردادماه) سیدمجید مطهری‌نژاد معاون امور اجتماعی فرهنگی دانشگاه تهران در گفت‌وگو با ایسنا خبر از تعمیرات این تالار و البته تعطیلی موقت داد. ایشان در آن گفت‌وگو می‌گوید: «با توجه به اینکه وضعیت ظاهری تالار چندان در شأن هنرمندان نیست، انتظار داریم با کمک اداره کل هنرهای نمایشی در فاصله‌ای که پیش آمده، بتوانیم فضا را بازسازی کنیم.» و در ادامه پیش‌بینی می‌کند: « تعمیرات جزیی بین مدت ۱۵ تا ۲۰ روز به انجام برسد» و در ادامه این توضیح تکمیلی که: «بررسی‌های ما نشان می‌دهد، تعمیرات بنیادی نیازمند چندین ماه زمان و همین طور هزینه‌های بالایی است و با توجه به فترتی که در برنامه‌های تالار مولوی رخ داده، به صلاح نمی‌دانیم فعلاً دست به چنین عملی بزنیم. برآورد ما این است که تعمیرات جزیی در مدت کوتاهی انجام شود تا فضای نابسامان دیوارها، ورودی و راهروها تا حدودی بهبود پیدا کند. ...البته برای انجام همین تعمیرات هم دچار تردید بودیم، زیرا نگران بودیم مبادا این ذهنیت در جامعه هنری پیدا شود که ما می‌خواهیم اجرای برنامه‌های تالار مولوی را به تاخیر بیندازیم. اما از آنجا که تعطیلی تالار در زمان‌های دیگر هم می‌توانست شبهه‌برانگیز باشد، بهتر دیدیم در حال حاضر این تعمیرات را پیگیری کنیم.»

اول تصور می‌کردیم که این تعمیرات در فاصله ۱۵ تا ۲۰ روز بعد از اعلام خبر انجام خواهد شد. فکر می‌کردیم می‌توانیم حوالی ۲۵ مردادماه خبر از نمایش‌های در حال اجرای این تالار بگیریم یا خبر بازگشایی آن را منتشر کنیم که البته چنین نشد و دیروز سیدمجید مطهری‌نژاد بار دیگر با ایسنا به صحبت نشست.

این بار می‌خوانیم:« تعمیرات تالار روند اداری خود را طی می‌کند و از یکی دو روز آینده آغاز خواهد شد. آنچنان که ما پیش‌بینی کرده‌ایم این تعمیرات حداکثر در برهه‌ای ۲۰ تا ۳۰روزه انجام می‌شود تا تالار مولوی با شروع ماه مهر فعالیت خود را از سر بگیرد.» حالا متوجه می‌شویم که مدیران در خبر قبلی تنها به طول زمان تعمیرات و نه زمان آغاز تعمیرات اشاره داشته‌اند. نتیجه اما یک چیز است؛ تالار مولوی تعطیل و نمایش تعمیرات روی صحنه است. آیا باید شبهه برایمان ایجاد شود؟ اما این‌بار مدیران زمان بازگشایی تالار را هم اعلام کرده‌اند. ای کاش نیازی نباشد که در مهرماه خبر تمدید تعمیرات را بخوانیم. در روزهای گذشته و کمی آن سوتر، در دانشگاه امیرکبیر هم روزگار تئاتر خوش نبود. اجرای«دور دوفرمان» به کارگردانی حمید پورآذری در پارکینگ دانشگاه امیرکبیر متوقف شد. این نمایش در قواره یک اتفاق فرهنگی ظاهر شده بود؛ اثری که می‌توانست بیش از اینها در حال اجرا باشد و مخاطب خود را هیجان‌زده کند. گروه خبر داده بود قرار است تا پایان مردادماه اجرای نمایش ادامه پیدا کند اما روز ۲۱ مردادماه تماشاگرانی که برای این اجرا بلیت تهیه کرده بودند، نتوانستند به تماشای اجرا بنشینند. شاید مدیران دانشگاه به این یادداشت و اعتراض‌های این گونه به چشم غرغر نگاه کنند. شاید بگویند حتی دانشگاه‌های هنر هم تن به چنین اجراهایی نمی‌دهند. شاید بگویند این نمایش به هر حال اجرا شده در حالی که وضعیت‌های بدتری هم می‌تواند برای چنین تجربه‌هایی پیش بیاید. اما یک نکته... مفهوم اجرا چیزی فراتر از طول زمان رخداد آن است. محدوده حیات یک اجرا در تاریخ و زمان اجرا خلاصه نمی‌شود. اجراگران تنها آنهایی نیستند که روی در روی تماشاگر قرار می‌گیرند. مدیران این دانشگاه باور نداشتند که بخشی از این اجرا هستند و اینکه از کنش نهایی آنها برای همیشه به عنوان بخشی از این اجرا یاد خواهد شد.

آخرین پیشنهاد: **«نسطوریان» و «داستایوفسکی از نگاه دیگر»**

توصیه به علاقه‌مندان دین‌پژوهی و دین‌شناسی

کامران فانی

این روزها به شدت مشغول نوشتن نمایه‌ها و انجام کارهای پایانی دایره‌المعارف عمومی جهانی هستم. این دایره‌المعارف قرار است تا اواخر شهریورماه در ۱۸ جلد به چاپ برسد و امیدوارم جای خالی کتاب‌های مرجع ایرانی را پر کند.

در خلال وقت‌هایی که دست از کار دایره‌المعارف می‌کشم مطالعه می‌کنم. دو کتاب به تازگی خوانده‌ام که مطالعه آنها را توصیه می‌کنم. اولین کتاب درباره داستایوفسکی است. این کتاب که «زندگی و آثار داستایوفسکی از نگاه دیگر» نام دارد توسط یک نویسنده لهستانی نوشته شده و دکتر روشن وزیری آن را ترجمه کرده است. مدت‌ها بود چیزی درباره داستایوفسکی به فارسی درنیامده بود و این کتاب به نحو جالب توجهی به زندگی و آثار او پرداخته است. کتاب «زندگی و آثار داستایوفسکی از نگاه دیگر» به نوعی کتابی راجع به تاریخ و ادبیات روسیه نیز هست. ترجمه بسیار خوب این کتاب که به طور مشخص در خدمت متن است نیز یکی از دلایل من برای خواندن این کتاب است. پس به آنهایی که به ادبیات جهان علاقه دارند یا به آثار داستایوفسکی عشق می‌ورزند و دوست دارند او را بیش از گذشته بشناسند، توصیه می‌کنم این کتاب را از دست ندهند. کتاب دیگری که این روزها و مابین کارهایم از خواندن آن لذت بردم، «نسطوریان» نام دارد. کتاب بسیار خوبی است که تا قبل از دسترسی به آن اصلاً فکر نمی‌کردم در ایران چنین کتابی منتشر شود. اکثر اقلیت‌های مسیحی که در کشور ما زندگی می‌کنند نسطوری هستند یعنی آنها کلیسای مسیحی ایرانی را سه قرن بعد از میلاد مسیح در ایران به وجود آوردند. در واقع مسیحیت ایرانی، مسیحیت نسطوری است. همه این را می‌توان در کتاب «نسطوریان» که درباره قدیمی‌ترین فرقه مسیحیان در ایران است، بخوانید. این کتاب را خانم لیلا هوشنگی به نگارش درآورده است. نویسنده با دقت، تفسیر و با مراجعه به منابع مختلفی که در ایران به سختی به دست می‌آید «نسطوریان» را نوشته است. او با منطقی محققانه و خوش‌بیان سیر تاریخی این فرقه از مسیحیت را از پیدایش تا امروز به نگارش درآورده است. بی‌شک کسی که الهیات مسیحی، فلسفه و تاریخ ایران در زمان سامانیان و تاریخ اسلام را نداند، نمی‌تواند چنین کتابی را به رشته تحریر درآورد. من احتمال می‌دهم خانم لیلا هوشنگی بیش از ۱۰۰ ماخذ را برای نوشتن این کتاب مورد مطالعه قرار داده است. کسانی که به کارهای تحقیقی در زمینه‌های دین‌شناسی و دین‌پژوهی علاقه دارند حتماً کتاب «نسطوریان» را مورد مطالعه قرار دهند. این کتاب از آن دسته تحقیقاتی است که در کشور ما کمتر انجام می‌شود، پس مطالعه آن را از دست ندهید.

دردِدل‌های غیررسمی: **بایدهایی که برای ما نباید می‌شود**

نمی‌شود که بخوانید

محمد حسینی

تی‌یری لونن نویسنده و آوازخوان فرانسوی دو کتاب پرآوازه دارد که یکی «پیمان با شیطان» است و دیگری «دختر کانال». اولی را نمی‌دانم ترجمه و منتشر شده است یا نه ولی دومی ترجمه شده است، اما منتشر نمی‌شود. «دختر کانال» هم جایزه «حلقه طلایی رمان» را برده است و هم جایزه «کتابفروشی‌های فرانسه» را. با چند جایزه دیگر هم ستوده شده است، از جمله «افسونگر رمان» و «توتم رمان». کتاب شرح دنیای سیاه دخترکی ۱۱ساله است. سردی روابط خانوادگی و بی‌تجربگی و البته آداب داشتن ادب، حتی در مدارس فرانسه، زمینه را برای درازدستی استاد طراحی دخترک فراهم می‌کند و همه چیز دست به دست هم می‌دهند تا دنیایی تلخ و افسرده ترسیم شود.ماجرای بی‌رمانه تمام و کمال پوشیده روایت می‌شود. گویی که هنوز داستان تقلید عمل است. در متن همان که در خفا اتفاق می‌افتد پنهانی و در خفا روایت می‌شود. درست مثل قربانیان این درازدستی‌ها که در خفا پناه می‌جویند و چون نمی‌یابند مایوس و سرمازده، چون بلور، ادامه می‌یابند.دخترک داستان البته بی‌پناه نمی‌ماند. معلمی تربیت و ادب ظاهری را که می‌خواهد بر تباهی سرنوشت یک انسان پرده بکشد، کنار می‌زند و دخترک احیا می‌شود. خواندن کتاب برای همه بچه‌ها و بزرگ‌ها ضروری است که می‌دانیم بسامد این فاجعه در جامعه ما کم نیست و صفحه حوادث روزنامه‌ها گواه آن.

اما کتاب اجازه نشر نیافت. گویی افکار و نبودن یکی شده‌اند حالا. «دختر کانال» را لیلا سبحانی ترجمه کرده است . صحبت از اجازه شد و ماجرایی از همین یکی دو روز پیش یادم آمد. می‌خواستم یکی از آخرین ساخته‌های وودی‌آلن را ببینم که دستم خورد به شماره یکی از شبکه‌های تلویزیون و در دم هنرپیشه نقش رضاشاه کلمه‌ای را در وصف روس‌ها به کار برد که من یکی تا به حال سه بار در کتاب‌هایم از به کار بردنش منع شده‌ام و یکی‌اش همین آخری‌ها در مجموعه «نمی‌توانم به تو فکر نکنم سیما». روس‌ها که البته واضح و مبرهن است چه کرده و می‌کنند؛ من اما آن کلمه را از ذهن کسی گذرانده بودم که در خیال راوی خیال می‌بافت و در وصف دزدی به کارش می‌برد که شهری جنگ‌زده را چاپیده بود و حالا قلیان می‌کشید و آدمیزاد می‌خرید و اجاره می‌داد.

به هر حال اصلاح شدم و «نامرد» را جایگزین واژه نامذکور فوق کردم. چه می‌دانم شاید هم داستان دیگر تقلید عمل نیست. بسی کمتر از آن است.

تابلویی از ونگوگ در مصر به سرقت رفت

فاروق حسنی وزیر فرهنگ مصر از سرقت تابلویی از ونسان ونگوگ نقاش مشهور هلندی، از موزه‌ای در قاهره خبر داد. به گزارش آسوشیتدپرس، ارزش این تابلو که «گلدانی از گل» نام دارد، حدود ۵۰ میلیون دلار اعلام شده و شنبه‌شب از موزه محمود خلیل شهر قاهره به سرقت رفته است. اکنون تمامی مرزهای هوایی، زمینی و دریایی مصر برای جلوگیری از عدم خروج این تابلو از مصر تحت کنترل پلیس این کشور است. به گزارش ایسنا، ونگوگ در مارس ۱۸۵۳ در هلند به دنیا آمد. هرچند او در زمان حیاتش در گمنامی کامل به سر می‌برد اما اکنون به عنوان یکی از تاثیرگذارترین نقاشان پست‌امپرسیونیست شناخته می‌شود.

سرکار خانم شبنم رحمتی

با نهایت تاسف و تاثر درگذشت عموی گرامی‌تان را تسلیت عرض نموده، برای آن مرحوم رحمت واسعه الهی و برای شما و سایر بازماندگان صبر و اجر آرزومندیم.

همکاران شما در روزنامه شرق

پرسش‌ازفرهنگ

ملت خیالین

ناصر فکوهی
fakouhi@yahoo.com

پیش از هر چیز باید بر این نکته تاکید کرد که هر دو مفهوم یعنی «ملت» و «ملی‌گرایی» که ما به واژگان اروپایی آنها یعنی «nation» و «nationalism» اشاره داریم، مفاهیمی از ریشه «زایش» هستند که در فرهنگ‌های اروپایی با مفهوم «جماعت» (community) و «گروه» بنا بر مورد همپوشانی معنایی داشته‌اند، اما از اواخر قرن ۱۷ و به ویژه از قرن ۱۹ میلادی ابتدا برای «nation» و در اواخر این قرن و به خصوص در قرن بیستم برای «nationalism» بازتعریف شدند. این فرآیند بازتعریف مفهومی، عموماً فرآیندی از قدرت بود که از دو سو عمل می‌کرد؛ نخست از سوی دولت‌های برون آمده از انقلاب‌های بورژوا دموکراتیک و سپس قدرت‌های استعماری اروپایی که ابتدا در کشورهای خود و سپس در مستعمرات، ایده «دولت جدید» را مطرح کردند و آن را دارای مشروعیت «ملی» یعنی ناشی از جماعتی به نام «ملت» اعلام کردند و سپس از سوی جنبش‌های ضددولت‌های مرزی غیراستعماری اما الیگارشیک و استبدادی به ویژه در تمدن‌های قدیمی و سپس جنبش‌های استعماری که برای ایجاد وحدت میان طرفداران خود از یک مشخصه عام و بسیار مبهم به نام «ملی بودن» دفاع می‌کردند. با وصف این، در هر دو حالت، قدرت و ضدقدرت، مفهوم «ملی» بر پایه مجموعه‌ای از مولفه‌های فرهنگی قرار داشت (و دارد) که هر چند بسیار مهم هستند اما می‌توانند از خلال سازوکارهای اسطوره‌ای، شناختی، نمادین، زیباشناختی شکل و محتوایی کاملاً «حقیقی» به خود بگیرند و سپس از طریق بازنمودهایشان به موقعیت‌های مادی «واقعی» و حتی هژمونیک برسند. مثالی بیاوریم؛ مفهوم «مرز» یک ابداع سیاسی است، اما از طریق بازنمودهای «طبیعی» خود مثلاً یک رودخانه، یا بازنمودهای فرهنگی خود مثل یک رشته سیم خاردار، مادیت یافته و از طریق یک قدرت هژمونیک که خشونت را به آن اضافه می‌کند، بدل به یک واقعیت می‌شود که «عبور» از آن را منوط به برخورداری از مجوزی از جانب قدرت کنترل‌کننده‌اش می‌کند وگرنه دستگاه خشونت به کار می‌افتد. این استدلال و این مثال را می‌توان درباره مجموعه‌ای از مولفه هایدگر که آنها هم «ملی» اعلام می‌شوند، تعمیم داد. مساله اساسی در آن است که این مولفه‌ها از خلال فرآیندهایی که اریک هابزباوم در تاریخ دولت‌های اروپایی قرن ۱۷ تا ۱۹ به خوبی آنها را بررسی کرده است و بندیکت آندرسون به ویژه با عنوان زیبای «ملت‌های خیالین» و «ملت‌های خیالی‌شده» آن را در کتاب خود با عنوان «خیال ملت» تشریح می‌کند، باید بتوانند به فرآیندهایی درونی‌شده تبدیل شوند. تصورملت باید بتواند چه در گذشته و چه در آینده به مثابه برساخته‌هایی فرهنگی بر اساس ساختارهای زبان‌شناختی تداوم یابد: در گذشته به شکل «حافظه‌های تاریخی»، «قهرمانان ملی»، «اسطوره‌شناسی‌ها»، «حماسه‌های ملی» و... و در آینده به اشکالی چون «سرنوشت ملی»، «رسالت ملی» و... در این حالت، زبان می‌تواند با مجموع سازوکارهای قدرتمند خود، «تصور» وجود مجموعه‌ای از «اشتراک»ها را به وجود بیاورد زیرا خود یک دستگاه نمادساز تنظیم‌کننده، رده‌بندی‌کننده و در نهایت تقلیل‌دهنده است. اما به دلیل خواص شکلی و به قول نوام چامسکی «گشتاوری» خود می‌تواند درست عکس این را به کنشگر اجتماعی القا کند؛ اینکه یک کنشگر با مجموعه‌ای از کنشگران دیگر «همزبان» و به معنایی «همدل» است. همگنی ناشی از همزبانی تصورشد، نوعی تقلیل‌یافته از شناخت است که در حقیقت به شناخت در جهت خاصی نظم (در معنای هژمونیک کلمه) می‌بخشد، اگر کنشگر بتواند احساس «تعلق» یا به معنایی «هویت» را در خود ایجاد کند. به همین دلیل نیز شاید بتوان گفت برخورد حوزه سیاسی و حوزه زبان‌شناختی، تعیین‌کننده اصلی سرنوشت مفاهیم «ملت» و «ملی‌گرایی» در عرصه اجتماعی به حساب می‌آیند. دولتی که نتواند یک یا حداکثر تعداد محدودی زبان را به مقابله «زبان» رسمی و استاندارد خود در همگان درونی کند (کاری که نظام‌های آموزش رسمی و غیررسمی وظیفه‌اش را بر دوش دارند) در واقع قادر نخواهد بود، احساس تعلق ملی را در اتباع خود به وجود بیاورد و اگر هم کنشگران اجتماعی از هویت ملی خود با عنوان خاصی نام ببرند، باز هم در واقعیت باوری به آن ندارند و آن را بیشتر یک تعلق «اداری» و آمرانه و حتی یک نگونبختی به حساب می‌آورند تا یک افتخار و شانس . و خود را لایق موقعیت بهتری می‌پندارند که بی‌شک موقعیتی اتوپیایی است مگر آنکه در عمل اجتماعی و نوعی اراده سیاسی به تحقق درآید. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت رویکرد آندرسون در خیالی پنداشتن «هویت ملی» تا حد زیادی با واقعیت تاریخی انطباق داشته است اما همان گونه که خود این اندیشمند نیز در کتاب خویش نشان می‌دهد، این «تصور» تصوری است که بر اساس فرآیندهای واقعی «تولید فرهنگی» به وجود می‌آید. برای نمونه آندرسون بر اساس مطالعات آنال، از نقش انقلابی که کتاب از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹ در شکل دادن به اندیشه و ذهنیت اروپایی ابتدا از خلال زبان لاتین و سپس از طریق زبان‌های محلی ایفا کرد، سخن می‌گوید و به خوبی نشان می‌دهد که این فرآیند، که البته وی آن را در چارچوبی از رشد سرمایه‌داری و نیاز آن به یافتن بازارهای جدید قرار می‌دهد، فرآیندی است که در مادیت و در اشیا و در گروه بسیار خاصی از مهارت‌های فرهنگی، از جمله خواندن و نوشتن خود را متبلور می‌کند و بدون این فرآیندها نمی‌توانستیم آن را به هیچ عنوان صرفاً در قالبی انتزاعی به وجود بیاوریم. پس نتیجه می‌گیریم که هویت‌های ملی و مفاهیم بیرون آمده از آنها به رغم برون آمدن و برساختگی‌شان از قالب‌های خیالین، در نهایت فرآیندهای فرهنگی هستند اما این نکته نهایی را نیز اضافه کنیم که این فرآیندها بسیار انعطاف‌آمیز هستند و خاصیتی تداخل‌یابنده با یکدیگر و با سایر هویت‌ها و قابل تبدیل شدن به یکدیگر را دارند که در بحثی دیگر این موضوع را می‌شکافیم.

کرگدن‌نامه

نفس خروس بگرفت

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

این قضیه «ربنا» می‌توانست خیلی معقول و متین حل شود و به این غائله سیاسی بی‌حاصل بدل نشود. تنها اندکی متانت و بردباری و کرامت کافی بود تا این نوای خوش مناجات، از سفره افطار مردمان جمع نشود. من ادعای عقل ندارم، اما آنقدر می‌دانم که نباید با عادت ۳۰، ۴۰ ساله مردمان، آن هم این عادت نیکو، این گونه احساسی و سیاسی برخورد کرد. توی این روزگاری که حقیقتاً صدای خوش و هنرمندانه حکم کیمیا دارد و گوش مردمان به آوازهای ناکوک و بدفرم و انکر آموخته شده، این تتمه ذوق و سلیقه نیکو را نباید که دریغ کرد. من کاری به جریان‌ها و مسائل سیاسی آقای شجریان ندارم، خیلی هم نمی‌خواهم از این نظریه‌های مدرن پیروی کنم که اثر هنری از هنرمند جداست. حتی اگر جدا هم باشد، می‌دانیم که اینجا ایران است و قواعد خاص خودش را دارد و به راحتی نمی‌توان اثر را از مولفش منتزع دانست. هنرمند در اینجا نه فقط به تالیفش که به خیلی چیزهای دیگر هم منضم است و نمی‌شود که حساب شعر و موسیقی و نقاشی را از شاعر و آهنگساز و نقاش جدا کرد. با همه اینها معتقدم که نباید مردم‌مان را از لحن داودی و صدای نیکوی شجریان و تک و توک هنرمندی که باقی مانده‌اند محروم کرد. محروم کنیم که بعدش چه بشنوند؟ یاد این بیت از شیخ اجل می‌افتم که «نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند/ همه بلبلان بمردند و نماند جز غرابی»، خاصه که در این بیت، منظور از نوبتی، اذان است و غائله این روزها هم سر همین ربنا و چند بیت از مثنوی شریف مولاناست. با آقای شجریان می‌شود مخالفت یا موافقت کرد و بر سر مواضع سیاسی‌اش با او هم‌صدا یا مخالف‌خوان شد. او هم از این حیث مثل میلیون‌ها آدم دیگر می‌تواند ابراز عقیده کند و درست یا اشتباه نظری را ابراز کند. می‌شود او را نقد کرد و در روزنامه‌ها جوابش را داد، اما نمی‌شود منکر فضیلتش شد و ارزش کارش را پایین آورد. از حضرت امیر(ع) نقل است که فرمودند «فلانی (امروءالقیس اگر اشتباه نکنم) بهترین شاعر عرب می‌بود اگر که کافر نبود و...» یعنی که حتی فضیلت کافران حربی را هم منکر نمی‌شدند و آنها را یکسره به کناری نمی‌نهادند. کفر امرءالقیس به جای خود محفوظ، ارزش و اعتبار شعر او را که نمی‌شود منکر شد؟

به هزار و یک دلیل گوش مردمان ما مزبله اصوات کریه شده است. سی‌دی‌های آن طرف آبی و بعضی این طرف آبی‌ها خالی از هر نوع هنر و زیبایی است. انکرالاصوات لصوت الحمیر، این روزها در مورد خیلی‌ها که دست به میکروفن دارند و با دلینگ دلینگ گوش‌آزار سر و صدا راه می‌اندازند مصداق دارد. ما موسیقی بد زیاد می‌شنویم و زیادی گوشمان را با آنها پر کرده‌ایم. نسبت امروزی ما با صدای خوش و هنرمندانه، نسبت همان کناسی است که گذرش به بازار عطاران افتاد. بوی عطر همچنان‌که کناس را از پای درآورد، الحان خوش و اصوات زیبا نیز حوصله‌مان را سر می‌برد و به ستوهمان می‌آورد. در این میان خدا را شکر هنوز تتمه ذوقی باقی مانده که فرق ربنای شجریان و اذان موذن‌زاده اردبیلی را با ربنای هر کس دیگر و اذان هر موذن دیگر می‌شناسند و ترجیح می‌دهند. این تتمه